

ادبیات قرآن

محمد حسن محمدی مظفر

گزارش از کتاب

کتاب ادبیات قرآن متشکل از هفت مقاله است که به جنبه‌های تفسیری و ادبی قرآن می‌پردازند. نویسندگان مقالات، مستنصر میر پاکستانی الاصل و استاد مطالعات اسلامی مقیم آمریکاست.^۱ این مقالات در فاصله زمانی سال‌های ۱۹۸۶-۲۰۰۶ در کتاب‌ها و نشریات مختلفی منتشر شده‌اند. ترتیب مقالات بنا بر تاریخ انتشارشان چنین است:

۱. قصه یوسف در قرآن؛ طرح، مضامین و شخصیت‌ها (۱۹۸۶)؛ ۲. قرآن به مثابه اثری ادبی (۱۹۸۸)؛ ۳. شوخی در قرآن (۱۹۹۱)؛ ۴. گفت و گو در قرآن (۱۹۹۲)؛ ۵. پیوستگی سوره؛ تحولی در تفسیر قرآن در قرن بیستم (۱۹۹۳)؛ ۶. طنز در قرآن؛ پژوهشی در قصه یوسف (۲۰۰۰)؛ ۷. زبان قرآن (۲۰۰۶). فاصله انتشار نخستین مقاله (سال ۱۹۸۶) تا آخرین مقاله (سال ۲۰۰۶) بیست سال است. در ترجمه حاضر بنا بر ملاحظاتی ترتیب تاریخی انتشار مقالات رعایت نشده، بلکه سعی شده حتی الامکان ترتیب منطقی مباحث رعایت شود. از این‌رو مقاله «پیوستگی سوره» که مبنایی برای بحث‌های ادبی بعدی فراهم می‌کند، مقدم شده و مقاله «زبان قرآن» نیز پس از آن و قبل از مقالات دیگر که به بحث‌های ادبی می‌پردازند قرار داده شده است؛ زیرا بحث زبانی بر بحث ادبی تقدم دارد. مقاله «قرآن به‌مثابه اثری ادبی» نیز بر چهار مقاله بعدی مقدم داشته شده است؛ چرا که چهار مقاله بعدی هر یک به یکی از گونه‌های ادبی می‌پردازند، ولی در این مقاله گونه‌های ادبی مختلف به‌طور کلی مورد بحث قرار گرفته و این مقاله فتح باب و سرآغازی بر مباحث مفصل چهار مقاله بعدی است. در مقاله نخست بحث پیوستگی آیات در سوره‌های قرآن



مستنصر میر، ادبیات قرآن،
ترجمه محمد حسن محمدی
مظفر، قم: انتشارات دانشگاه
ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸.



می‌تواند به قرابت و مشارکت قرآن پژوهان مسلمان و غربی در باره ترکیب قرآن بیانجامد.

مقاله دوم از زبان قرآن بحث می‌کند. قرآن چنان که خود گفته به زبان عربی روشن (عربی مبین) نازل شده است. «مبین» هم معنای لازمی دارد (روشن به خودی خود) و هم معنای متعدی (روشن‌گر چیز دیگر). به نظر نویسنده روشنی را نباید با سادگی در هم آمیخت. روشن بودن قرآن به معنای ساده بودن آن نیست و چنان نیست که همه خوانندگان قرآن به یکسان بتوانند آن را فهم کنند. بنا بر این نمی‌توان گفت که چون زبان قرآن روشن است، مشکلات تفسیری را پدید نخواهد آورد، بلکه شاید روشن بودن قرآن مربوط به پیام قرآن باشد نه زبان قرآن.

در ادامه مقاله برخی از ویژگی‌های زبان قرآن را به بحث می‌گذارد. یکی از این ویژگی‌ها اعتباربخشی است. قرآن هرچند از واژگانی که برای عرب‌ها آشنا بود، استفاده کرده ولی آشکارا با زبان شاعران و سخن‌وران آن‌ها متفاوت است. قرآن به واژگان معمولی معانی خاصی بخشیده، اصطلاحات خاصی وضع کرده و آن‌ها را در جهان‌بینی مفصلی جای داده است و تعبیرهای رایج و مبتذل عرب‌ها را به سطح تعبیرهای اخلاقی و دینی برکشیده است. نویسنده نمونه‌هایی از این ویژگی و الایش را ذکر کرده است. به نظر نویسنده حتی قرائت سرسری قرآن یا ترجمه آن، ویژگی دینی زبان قرآن را آشکار خواهد کرد.

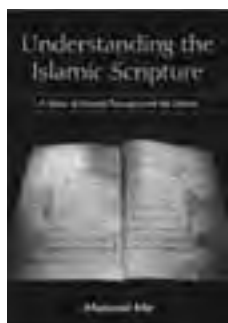
یکی دیگر از ویژگی‌های زبان قرآن گفتاری بودن آن است. آیاتی که در آن‌ها صفت «مبین» برای قرآن به کار رفته (۱۶ آیه) هم در سوره‌های مکی و هم در سوره‌های مدنی‌اند و نشانه‌ای وجود ندارد که این ادعای قرآن در مکه یا مدینه مورد اعتراض قرار گرفته باشد و لذا می‌توان به این نتیجه رسید که گونه معیاری از زبان عربی، دست کم در حجاز در زمان نزول قرآن تثبیت شده بود و زبان قرآن نشان‌دهنده همین گونه است. دو مشخصه گفتاری بودن زبان قرآن به نظر نویسنده عبارت است از سجع و التفات.

یکی دیگر از ویژگی‌های زبان قرآن اقتصاد بیانی است که به دو شکل ایجاز و حذف در قرآن ظاهر شده است. دیگر از ویژگی‌های زبان قرآن ارداف، تکرار و تصویرپردازی (که نویسنده آن را ذیل سه عنوان: تشبیه، استعاره و مثل، به بحث گذارده) است و توضیحات و نمونه‌هایی برای هر یک ارائه داده است.

در مقاله سوم از قرآن به‌مثابه اثری ادبی سخن می‌گوید. قرآن شاهکاری ادبی است که تاکنون رویکردی ادبی از آن نوع که نویسندگان غربی در باره کتاب مقدس مطرح کرده‌اند، به آن نشده است. به نظر نویسنده آثاری که در باره قرآن نگاشته شده بیشتر صبغه الاهیاتی داشته‌اند تا ادبی و قرآن تاکنون به عنوان

مطرح می‌شود. به نظر نویسنده هر چند که بحث پیوستگی سوره و وحدت موضوعی آن پیش از این نیز مطرح بوده است، ولی در تفسیرهای قرن بیستم این بحث برجستگی و شیوع خاصی یافته و به جریان غالب در اندیشه مفسران این قرن تبدیل شده است به طوری که این تفسیرها را از تفسیرهای قرن‌های پیش متمایز ساخته است. این بحث در سابق ذیل عنوان «علم مناسبت» مطرح می‌شده است، ولی روش مفسران سابق که به قول نویسنده خطی - جزئی‌نگرانه بوده، هیچ‌گاه به شکل‌گیری رویکردی اندام‌وار به سوره‌های قرآن نینجامیده است.

در قرن بیستم شماری از مفسران قرآن سوره‌ها را واحدهای پیوسته دانسته و از ترتیب موجود آیات در سوره‌ها دفاع کرده‌اند. به نظر نویسنده مهمترین این مفسران عبارتند از: اشرف علی ثنوی، حمیدالدین فراهی، امین احسن اصلاحی، عزت دروزه، سید قطب و محمدحسین طباطبایی که همگی به جز فراهی تفسیرهای کاملی بر قرآن نگاشته‌اند. نویسنده از تفسیرهای هر یک از این مفسران نمونه‌ای می‌آورد. به نظر او هر یک از این مفسران بدون تأثیر از دیگری به این اندیشه رسیده‌اند و بنا بر این می‌توان گفت که دیدگاه «سوره به عنوان یک واحد پیوسته» به عقیده رایجی در میان مفسران تبدیل شده است. نویسنده این دیدگاه را بومی جهان اسلامی می‌داند، ولی احتمال می‌دهد که نقدهای خاورشناسان و قرآن‌پژوهان غربی و اتهام قرآن به آشفتگی، به‌طور غیر مستقیم در موضع‌گیری مفسران مسلمان تأثیر گزارده و اندیشه پیوستگی سوره را در میان آنان برجستگی داده باشد. این دیدگاه باعث شده که اغلب این مفسران از تفسیرهای سیاق‌بنیاد حمایت کنند و در برخی موارد اسباب نزول را به‌خاطر رعایت سیاق آیات رد کنند. به نظر نویسنده این دیدگاه مخصوصاً در دو حوزه حقوق و ادبیات می‌تواند به تحول در تفسیر بیانجامد و تفسیرهای معتبرتری از قرآن در این دو حوزه عرضه شود و بر اساس آن بتوان قرآن را به مثابه متنی ادبی بررسی کرد. به نظر نویسنده این دیدگاه



اثری صرفاً ادبی مورد بررسی قرار نگرفته است. پیش فرض تحقیق ادبی درباره هر سخنی آن است که آن سخن از پیوستگی و انسجام برخوردار است. ولی پندار آشفته‌گی قرآن بیشتر مزایای ادبی قرآن را از دید ما پنهان کرده است. بررسی ادبی روش مند قرآن باید طبق اصول نقد ادبی و فارغ از ملاحظات الاهیاتی انجام شود. هم‌اوردطلبی قرآن متوجه غیرمؤمنان است و فرض آن است که آنان توان درک مزایای ادبی قرآن را دارند. آن چه رویکرد ادبی به قرآن را از رویکرد کلامی - فقهی متمایز می کند آن است که اولی به دنبال پیوستگی‌های متن است و دومی به دنبال گسستگی‌های آن. لذا در رویکرد ادبی «سیاق» اهمیت می‌یابد، ولی در رویکرد کلامی - فقهی به سیاق چندان اهمیت داده نمی‌شود. نویسنده با ذکر نمونه‌ای از رویکرد فقهی، در باره خطاهای تفسیری احتمالی این رویکرد هشدار می‌دهد. در ادامه مقاله برخی از ویژگی‌های ادبی قرآن نظیر گزینش واژگان، عنصر تصویری، شوخی، طنز، هجو، جناس، ایهام، روایت‌گری، گفت و گو و شخصیت‌پردازی را بررسی می‌کند و برای هر یک نمونه‌هایی ذکر می‌کند. برخی از این ویژگی‌ها در مقالات بعدی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در مقاله چهارم موضوع شوخی در قرآن بررسی می‌شود. این مقاله نخستین نوشته در این موضوع است. به نظر نویسنده مهم‌ترین دلیل برجست و جوی شوخی در قرآن آن است که شوخی یکی از ابزارهای انسان‌ها برای بیان مطلب‌شان است و پیامبران و کتاب‌های وحیانی نیز می‌خواهند مطلب‌شان را بیان کنند و نباید فرض کرد که آن‌ها به کارگیری این ابزار را از اصل منکرند. به نظر او شوخی می‌تواند برای تفهیم بینشی دینی یا توضیح آموزه‌های الاهیاتی به کار گرفته شود. نویسنده با ارائه دو نمونه از قرآن، وجود شوخی در قرآن را تضمین می‌کند. نویسنده تعریفی کاربردی از شوخی را برای بحث خود برمی‌گزیند: شوخی عبارت است از «سخنان، وقایع، بیانات و وضعیت‌های مضحکی که موجب لبخند یا خنده می‌شوند». در بخش بعدی نمونه‌هایی از شوخی در قرآن را شرح می‌دهد که تعدادی از آن‌ها به ماجراهای مختلف داستان حضرت موسی در قرآن مربوط می‌شود. در بخش بعدی شیوه و کارکرد شوخی در قرآن را بررسی می‌کند. شوخی قرآن یا شوخی وضعیت است یا شوخی شخصیت یعنی یا ناشی از وضعیتی است که جنبه‌ای مضحک دارد یا ناشی از شیوه رفتار یک نفر است. به نظر نویسنده شیوه اصلی قرآن در شوخی‌هایش شیوه طنز است. طنز یعنی «احساس ناسازگاری میان نمود و واقعیت» که موجب خنده می‌شود. شیوه‌های دیگر عبارتند از: افت، اطباب، کاریکاتور و وزن، که برای هر یک توضیحاتی ارائه شده است. سپس به کارکرد شوخی می‌پردازد با این پرسش که آیا شوخی ارزش تفسیری دارد؟ به نظر نویسنده موارد شوخی در قرآن چندان

زیاد نیست که عدم توجه به آن، به فقر تفسیری قرآن بیانجامد، ولی در همین موارد اندک می‌توان به کارکرد تفسیری شوخی پی برد. هم‌چنین از شوخی می‌توان به قصد شخصیت‌پردازی استفاده کرد. در پایان به تأثیر تصدیق به وجود شوخی در قرآن، در ترجمه قرآن اشاره می‌کند و با ذکر نمونه‌هایی اختلاف ترجمه قرآن را با توجه به عنصر شوخی نشان می‌دهد.

در مقاله پنجم به موضوع گفت و گو در قرآن می‌پردازد. قرآن همانند کتاب مقدس از صنعت گفت و گو استفاده کرده است، ولی به این ویژگی در قرآن توجه درخوری نشده است. بحث با تعریف گفت و گو ادامه می‌یابد. تعریف نویسنده تعریفی کاربردی است: مقصود وی از گفت و گو «مبادله کلامی مهمی است که بین دو طرف یا بیشتر در یک وضعیت معین رخ می‌دهد». بنا بر این مبادله‌های کلامی خیلی کوتاه با قید «مهم» از این تعریف خارج می‌شوند. البته شیوه روایت‌گری قرآن چنان است که به ندرت جزئیات کامل یک حادثه یا قصه را در یک جا می‌آورد و به مقتضای سیاق اطلاعاتی را از آن حادثه یا قصه به دست می‌دهد. بنا بر این مبادله‌های کلامی کوتاه را نمی‌توان به صرف کوتاه بودن کنار گذاشت. در بخش بعدی به ذکر دلایل اثباتی برای بررسی گفت و گو در قرآن می‌پردازد: ۱. یکی از ویژگی‌های گفت و گو آن است که هم فاصله را میان دو نفری که وارد آن شده‌اند حفظ می‌کند و هم آن فاصله را برمی‌دارد. این ویژگی را می‌توان در گفت و گوی خدا - انسان در قرآن مشاهده کرد؛ ۲. گفت و گو رسانه‌ای است که قرآن آن را برای به نمایش در آوردن مضامین خود به کار می‌گیرد؛ ۳. گفت و گو به پیوستگی و انسجام در ترکیب قرآن کمک می‌کند، به‌ویژه اگر به پیوند آن با سیاقی که در آن ذکر شده، توجه کنیم؛ ۴. گفت و گوی قرآنی روشن‌گری‌هایی را در باره شخصیت افراد به همراه دارد. نویسنده از سه پیامبر (موسی، ابراهیم و یوسف) نمونه‌هایی می‌آورد؛ ۵. گفت و گو تنها راهی است که از طریق آن می‌توان برخی از عواطف و احساسات را به بهترین وجه ابراز کرد؛ ۶. گفت و گو در قرآن می‌تواند اطلاعاتی



منحصر به فرد است. قصه یوسف تنها یکبار در قرآن و به طور پیوسته و یکجا (در حدود صد آیه از سوره یوسف) آمده است. این قصه سال‌های زیادی را در بر می‌گیرد و صحنه‌ها و شخصیت‌های گوناگونی را در طرحی حساب‌شده عرضه می‌کند. به طور کلی طرح قصه از دو قسمت عمده تشکیل شده است: در نیمه نخست قصه حوادثی در هم تنیده شده‌اند و در نیمه دوم همه آن‌ها به عکس ترتیب اولیه از هم باز می‌شوند. مراحل اصلی در نیمه نخست قصه چنین است: ۱. خواب یوسف؛ ۲. نقشه برادران بر ضد او؛ ۳. تلاش همسر فوطیفار برای وسوسه یوسف؛ ۴. تلاش مشابه بانوان مصری؛ ۵. زندانی شدن یوسف؛ ۶. خواب پادشاه. این حوادث در نیمه دوم به این ترتیب از هم باز می‌شوند: نخست خواب پادشاه تعبیر می‌شود، سپس یوسف از زندان رها می‌شود، سپس بانوان مصری و نیز همسر فوطیفار اعتراف می‌کنند، سپس برادران یوسف متنبه می‌شوند و سرانجام خواب یوسف تحقق می‌یابد. می‌توان صنعت ادبی لَف و نشر مشوئش یا معکوس را در این ترتیب ملاحظه کرد. در ادامه نویسنده به ذکر نظی‌هایی در این قصه و عنصر نمایشی در آن می‌پردازد و برای هر یک نمونه‌هایی ذکر می‌کند. در بخش بعدی به مضامین این قصه می‌پردازد. مضمون اصلی در این قصه عبارت است از «تحقق اجتناب‌ناپذیر اهداف خدا». نویسنده این مضمون را با بررسی چهار صفت خداوند (غالب، لطیف، علیم و حکیم) شرح می‌دهد. قصه یوسف تأیید مهمی بر این مطلب است که خدا غالب است و اهدافش ضرورتاً محقق می‌شوند. این نظریه در آیه ۲۱ آمده است. به نظر نویسنده این آیه در معنای این سوره نقش محوری دارد و واژه کلیدی آن «غالب» است. واژه «غالب» تنها یکبار در قرآن در این سوره به کار رفته است و در این کاربرد گسترده‌ترین و جامع‌ترین معنا را در بردارد. واژه «لطیف» نیز در آیه ۱۰۰ این سوره در گسترده‌ترین معنایش به کار رفته است و دو صفت «علیم» و «حکیم» نیز که در ابتدا (آیه ۶) و میانه (آیه ۸۳) و پایان قصه (آیه ۱۰۰) به کار رفته‌اند، به قصه انسجام می‌بخشند و به متعادل

را در باره تاریخ متن قرآن در اختیار ما بگذارد. سوره‌های مشتمل بر گفت و گو میان پیامبر و قریش سند ادبی اند که عنصری مهم از یک وضعیت خاص تاریخی را در بردارند. غیاب گفت و گو در مراحل خاصی از نزول قرآن به اندازه وجود آن در مراحل دیگر مهم است.

در بخش بعدی به گونه‌شناسی گفت و گوهای قرآن می‌پردازد. به طور کلی محتوای گفت‌وگوهای قرآن با محتوای خود قرآن فرقی ندارد. گفت‌وگوهای قرآن را به لحاظ گوینده یا محتوا می‌توان به چند نوع تقسیم کرد: ۱. گفت‌وگو میان یک پیامبر و امتش که رایج‌ترین نوع گفت‌وگوست؛ ۲. گفت‌وگو میان خدا و پیامبران؛ ۳. گفت‌وگو میان افراد عادی که هدفی اخلاقی را در بردارد؛ ۴. گفت‌وگو برای مشورت گویندگان با یکدیگر؛ ۵. گفت‌وگوهایی که در جهان آخرت واقع می‌شوند. ۶. گفت‌وگوهای یک طرفه؛ ۷. ضد گفت‌وگو.

سپس به ساختار گفت و گو می‌پردازد. معمولاً گفت‌وگوهای قرآنی با یک علامت در آغاز و یک اظهار نظر در پایان مشخص می‌شوند. این علامت به ادغام گفت و گو در سیاق نقلی گسترده‌تر آن کمک می‌کند. اظهار نظر نیز درس اخلاقی مناسب را از گفت و گو استنتاج می‌کند. گفت و گوها غالباً اظهارات معترضه‌ای را در بردارند که مطالب ارائه شده را می‌پروراند یا دایره شمولش را گسترش می‌دهند. در بخش بعدی نویسنده به تحلیل مفصلی از یک گفت و گوی قرآنی (آیات ۱۶-۳۷ سوره شعراء) می‌پردازد و ویژگی‌هایی را که برای گفت و گو برشمرده بود، در این نمونه تشریح می‌کند.

در بخش بعدی مقایسه‌ای مختصر میان قرآن و شعر جاهلی و قرآن و کتاب مقدس می‌آورد. در شعر جاهلی گفت‌وگو بسامد اندکی دارد و معمولاً یک طرفه است و همین موجب آن است که گفت و گو در آن را خیالی بدانیم نه واقعی. هم‌چنین درس‌های اخلاقی‌ای که در گفت‌وگوهای قرآن وجود دارد، از شعر جاهلی غایب است. در مقابل گفت‌وگوهای قرآنی به گفت‌وگوهای کتاب مقدس خیلی شباهت دارد. در هر دو کتاب شیوه «نقل از راه گفت‌وگو» مکرراً به کار رفته است. گفت و گو در هر دو کتاب معمولاً مشتمل بر دو گوینده است که بر اساس محتوای سخن‌شان از یکدیگر متمایز می‌شوند. ولی البته این دو کتاب تفاوت مهمی نیز دارند: دنیای عهد عتیق دنیای زندگی روزمره است ولی در قرآن همواره موضوعات اساسی (توحید، نبوت و معاد) مطرح می‌شوند. قرآن از سخت‌گیری الاهیاتی شدیدتری برخوردار است. در کتاب مقدس الاهیات گاهی در پس زمینه فرو می‌رود، ولی الاهیات قرآن همواره در پیش‌زمینه حاضر است.

در مقاله ششم قصه یوسف در قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد. این قصه از جهاتی در میان کل قصه‌های قرآن

کردن دو صفت «غالب» و «لطیف» کمک می‌کنند و مانع از تصور بولهوسانه بودن کارهای خدا می‌شوند.

در ادامه به مضامین فرعی این قصه می‌پردازد. یکی از این مضامین فرعی «همهانگ با اهداف خدا عمل کردن» است که نویسنده آن را با توجه به سه صفت: علم، توکل و احسان، شرح می‌دهد. مضمون فرعی دیگر «دیدگاه متعادل در باره رابطه میان قضای الهی و اختیار انسان» است: اساساً خدا برنامه هستی را معین می‌کند ولی این انسان را از مسئولیت اقدام اخلاقی میرا نمی‌کند. مضمون فرعی دیگر مرکب است از ابتلا، پاداش و توبه. ابتلا در تفکر قرآنی مفهومی اساسی است و هدف زندگی انسان در چارچوب ابتلا تصویر می‌شود. از آن‌جا که هیچ‌کس از ابتلا معاف نیست، ظاهراً قرآن می‌خواهد آمادگی مستمری را توصیه کند. البته تأکید بر ابتلا به این معنا نیست که در این دنیا هرگز پاداشی داده نمی‌شود یا این که کار کردن و امید موفقیت دنیایی داشتن خطاست. آزمایش‌ها مستمر است و ممکن است انسان در آن‌ها شکست بخورد، ولی شکست در آن‌ها نباید باعث نومیدی شود؛ زیرا همواره امید هست و در توبه باز است.

در بخش بعدی به بررسی شخصیت‌های قصه می‌پردازد. به نظر نویسنده شخصیت‌های قصه یوسف در قرآن مظهر واقع‌گرایی قرآن است. قرآن تمایزی صریح میان شخصیت‌های خوب و شخصیت‌های بد ترسیم می‌کند: اولی باید الگو شود و از سرمشق قرار دادن دومی باید حذر کرد. موفقیت و ناکامی شخصیت‌ها صرفاً معلول خوب یا بد بودن آن‌ها نیست، بلکه نتیجه‌گزینه‌های مستقل خود آن‌ها در جریان مبارزه اخلاقی است. شخصیت‌های اصلی این قصه عبارتند از: یعقوب، یوسف، برادران یوسف و همسر فوطیفار. دو نمونه از شخصیت‌های فرعی عبارتند از: کاروانیان و فوطیفار. نویسنده در باره هر یک از این‌ها توضیحاتی ارائه داده است و در پایان نتیجه می‌گیرد که قصه یوسف قصه‌ای است که بازنده‌ای ندارد و همه شخصیت‌های منفی آن در پایان اصلاح شده‌اند، ولی تمایز میان شخصیت‌های خوب و بد هیچ‌گاه محو نمی‌شود و همواره ستیزه‌هایی میان شخصیت‌های خوب و نه چندان خوب رخ می‌دهد.

در مقاله هفتم موضوع طنز در قرآن (با محوریت سوره یوسف) بررسی می‌شود. نویسنده در ابتدا به نیاز به بررسی قرآن به مثابه اثری ادبی اشاره می‌کند و ناخرسندی خود را از الاهیاتی کردن جنبه ادبی قرآن ابراز می‌دارد. به نظر او این روند درک ادبیات را مشروط به کمک به عقاید می‌کند که شرطی غیر لازم بود؛ زیرا قرآن غیرمؤمنان را به آوردن مثلی برای خود دعوت کرده بود و اگر آنان به هیچ مزیت ادبی در قرآن اعتراف نمی‌کردند انتظار اجابت این دعوت از سوی آنان به‌جا نبود.

به نظر نویسنده در سوره یوسف طنزی قوی و عمیق

وجود دارد. نویسنده ابتدا خلاصه‌ای از داستان یوسف را گزارش می‌کند و سپس دو نکته را در تفسیر این سوره (با نقل‌هایی از قرطبی و مجاهد) متذکر می‌شود که حاکی از وجود عنصر طنز در آن است. به نظر نویسنده طنز اساسی سوره یوسف را می‌توان چنین خلاصه کرد: شرّ قصدشده از جانب انسان‌ها، از سوی خدا به خیر بدل می‌شود. طنز بر تقابل مبتنی است: تقابل میان امید و پیامد اراده و ناتوانی، واقعیت و برداشت شخص از آن. پایان خوش این قصه حاکی از آن است که طنز در این سوره تراژیک نیست و حاوی درس‌هایی است از جمله این که خداوند آنانی را که قاطعانه به او اعتماد کنند، و آن‌ها نمی‌نهد و به خطاکاران نیز فرصت جبران اشتباه‌شان را می‌دهد.

طنز در این سوره دو گونه عمده دارد: طنز حادثه و طنز گفتار. نویسنده با ذکر نمونه‌هایی برای هر یک از این دو گونه، آن‌ها را شرح می‌دهد. در بخش بعدی به مقایسه نقل‌های این قصه در قرآن و تورات می‌پردازد. قصه یوسف در تورات نیز از جهت طنز بسیار قوی است. طنز اساسی این قصه یعنی این که خدا شرّ قصدشده از سوی انسان‌ها را به خیر بدل می‌کند، در اواخر سفر پیدایش (۲۰: ۵۰) چنین آمده است: «شما در باره من بد اندیشیدید، لکن خدا از آن قصد نیکی کرد». هر یک از این دو نقل دارای امتیازات و نقاط قوت خاص خود اند ولی به‌طور کلی طنز در قرآن تندتر و در تورات کندتر است. نویسنده با ذکر نمونه‌هایی به مقایسه این دو می‌پردازد. در پایان نتیجه می‌گیرد که قسمت ابتدا و انتهای سوره یوسف نیز با اصل قصه یوسف در ارتباطند و بنا بر این به احتمال زیاد این سوره سوره‌ای است که یک‌جا نازل شده است. سرانجام نیز متذکر موضوع پیوستگی و انسجام در قرآن می‌شود و درخواست بررسی قرآن به‌مثابه اثری ادبی را باز هم خاطر نشان می‌کند.

در برخی از این مقالات بعضاً مثال‌ها و مباحث تکرار شده‌اند که در ترجمه به جهت حفظ ساختار اصلی مقالات، آن‌ها را به همان نحو که در اصل انگلیسی آمده، آوردیم؛ البته معمولاً این موارد مکمل هم نیز هستند و خود نویسنده نیز در هر مقاله در موارد مقتضی به مقالات دیگرش ارجاع داده است. مباحث مطرح شده در این مقالات اغلب کم‌سابقه و بعضاً بی‌سابقه است (مثل شوخی یا طنز در قرآن) و می‌تواند پدیدآورنده منظری جدید به واپسین کتاب الهی باشد.

پی‌نوشت:

۱. برخی از آثار دیگر وی عبارتند از: انسجام در قرآن، بررسی مفهوم نظم از نظر اصلاحی در تدبیر قرآن؛ فرهنگ اصطلاحات و مفاهیم قرآنی؛ لاله‌ای در بیابان، منتخبی از اشعار محمد اقبال؛ اقبال معمار تمدن اسلامی. مقالاتی نیز در دایره المعارف قرآن انگلیسی ۵ جلدی (چاپ لیدن) دارد.